

ملک شاعران بهار

مهدی برهانی

آخرین کلاسیک بزرگ شعر فارسی

برین چکامه آفرین کند کسی
که پارسی شناسد و بهای او

□ زندگی نامه

«در ۱۳۲۴ قمری به سن بیست سالگی، در شمار مشروطه طلبان خراسان جای گزیدم... من و رفقای دیگر... عضو مراکز انقلابی بودیم و روزنامه‌ی خراسان را به طریق پنهانی طبع و به اسم «رییس‌الطلاب» موهوم منتشر کردیم و اولین آثار من در ترویج آزادی در آن روزنامه انتشار یافت. مشهورترین آن‌ها قصیده‌ی مستزادی‌ست که در ۱۳۲۶ در عهد استبداد صغیر محمدعلی شاه گفته شد و در حینی که مردم در سفارت‌خانه‌ها پناه بسته بودند، در مشهد و تهران انتشار یافت: با شه ایران ز آزادی سخن گفتن خطاست / کار ایران با خداست / ...»

در سال ۱۳۲۸، بهار به حزب دموکرات می‌پیوندد که مخالف نفوذ روسیه و طبعاً خوشایند بریتانیا بود. دور از انتظار نیست که دست‌نشانده‌های روسیه به همین دست‌آویز علیه بهار به تبلیغات و تهمت وابستگی به انگلیس دامن بزنند و حال آن که به دستور وثوق‌الدوله - شخصیتی که او را مخالفینش به وابستگی انگلیس متهم کردند - روزنامه‌ی نوبهار توقیف و خود وی دستگیر و به

بهار در سال ۱۳۰۴ هـ ق در شهر مشهد چشم به جهان گشود - در آستانه‌ی قرن چهاردهم - تقارن آغاز این قرن با تولد «بهار»، مرزوی طبیعی برای تحول شعر فارسی پدید آورده است. به همین روی، ادبیات فارسی در این مقطع به شخصیت بهار اتکای چشمگیری می‌تواند داشته باشد. نامش میرزا محمدتقی و تخلص شاعرانه‌اش «بهار» است. در سنین جوانی از مظفرالدین شاه لقب ملک‌الشعرایی گرفت، این لقب همراه با امتیازات خاص و مستمری بود. بهار کاشانی‌الاصل است که اجدادش در اوایل سلطنت قاجاریه به خراسان کوچ کردند. خود بهار مدعی‌ست که از نسل برامکه و از آن خانواده است:

منت خدای را که من از نسل برمکم / بتوان شمرد جد و پدر تا فرامکم / جز خاندان حیدر کرآر در جهان / یک خانواده نیست به تعظیم هم تکام.

پدر بهار، میرزا محمدکاظم صبوری ملک‌الشعراست که چون خود اهل علم و ادب بود، فرزندش مقدمات فارسی و عربی را نزد خود او آموخت و از محضر درس ادیب نیشابوری و دیگر فضیای مشهد بهره‌مند شد. پس از مرگ پدرش، غلام‌رضاخان شاهسون، والی و از بزرگان نامدار خراسان به تربیت او همت گماشت. با مرگ پدر در ۱۳۲۲ هـ، بهار هیجده ساله متکفل و سرپرست خانواده‌اش شد. وی طی قصیده‌ی فخیم و طویل، فاجعه‌ی مرگ پدر و رنج‌های ناشی از آن را به نظم کشیده است و در قطعه‌ی نیز گفته:

دریغ و درد که از کید چرخ و فتنه‌ی دهر / بشد صبوری و از کف ربود صبر جهان / ... / به سوگواری وی بین به نامه و خامه / یکی دریده قبا و یکی بریده زبان.

بهار سیاستمدار

جوانی بهار مصادف با نهضت مشروطه و بیدارشدن احساس تجدید ادبی‌ست. اندیشه‌ی آزادی‌طلب بهار، او را به‌سوی مشروطه‌خواهان جلب کرد و در شهر مشهد در شمار آزادی‌خواهان نامبردار شد و به واسطه‌ی داشتن قدرت طبع و استعداد روزنامه‌نگاری، در سلک مبارزان قدر اول و آزادی‌خواهان خراسان در آمد و با انتشار روزنامه‌ی نوبهار به سال ۱۳۲۵ در مشهد، شهرتش به اکناف ایران رسید. خود وی می‌نویسد:



تهران تبعید شد. پس از هشت ماه به مشهد بازگشت، در حالی که همزمانش همه مایوس و جلب منافع شخصی خود شده بودند، بهار به مبارزه‌اش ادامه داد.

در سال ۱۳۳۲ از درگز و کلات و سرخس به نمایندگی مجلس برگزیده شد و پس از شش ماه اعتبارنامه‌اش که در اثر دسیسه‌ی «ملانمایان» با اشکال مواجه شده بود، تصویب گردید و با انتشار روزنامه‌ی نوبهار در تهران، فعالیت‌های سیاسی‌اش را دنبال کرد. در ۱۳۳۴، در جنگ اول که قشون روس از قزوین به تهران آمد، زمزمه‌ی تغییر پایتخت به اصفهان بر سر زبان‌ها افتاد. وکلای مجلس به غرب رفتند و بهار به همراه آزادی‌خواهان به قم مهاجرت کرد و در سفر بود که دستش شکست. این امر در آثار او و بعضی از شعرای هم‌عصرش بازتاب یافت. با همان دست شکسته به مشهد تبعیدش کردند. پس از شش ماه، مقارن با برپایی انقلاب روسیه، به تهران احضار گردید و برای مدت دو سال به عضویت کمیته‌ی مرکزی حزب دموکرات برگزیده شد.

تا دوره‌ی هفتم، بهار نماینده‌ی مجلس بود. در این دوره، از فعالیت‌های سیاسی دست کشید. زیرا او که همیشه در پی فرد قدرتمندی بود تا حکومت مرکزی مقتدری پدید آورد و به هرج و مرج خاتمه دهد، مواجه با رونق گرفتن قدرت رضاشاه شد. نخست با وی همراهی کرد. ولی در واقعه‌ی جمهوری که زمزمه‌ی آن از سوی هواداران رضاشاه بلند شده بود به مخالفت برخاست. «بهار... می‌خواست دیوان اشعارش را چاپ کند و نیمی از آن به‌چاپ رسیده بود که مردم حسود و بی‌هنر به رضاشاه گزارش دادند که بهار کتاب خود را پنهان به‌چاپ می‌رساند «چیزها در آن گفته و نهفته است که منافعی مصلحت شاهانه است» و بدین وسیله و حیل او را در فشار سانسور شهربانی و در معرض آزار روحی قرار دادند و آن قسمت از کتاب را که چاپ شده بود، توقیف کردند؛ چندی نگذشت که بی‌هیچ سببی باامداد نوروز ۱۳۱۲ باز مأموران شهربانی او را در خانه‌اش دستگیر و به زندان بردند، پنج ماه در زندان نگاه داشتند و از آن‌جا روانه‌ی اصفهان کردند...»^۲

«ما دوره‌ی ششم را به پایان بردیم و در دوره‌ی بعد لایق آن نبودیم که دیگر باره قدم به مجلس شورای ملی بگذاریم، و چند تنی هم از رفقای ما که در دوره‌ی هفتم انتخاب شدند، از وکالت استعفا دادند... و حیات سیاسی من که به‌خلاف روح شاعرانه و نقیض حالات طبیعی و شخصیت واقعی من بود، پایان یافت.»^۳

البته این پایان فعالیت سیاسی وی نبود، زیرا او در دوره‌ی اقتدار حکومت مطلقه‌ی رضاشاه فعالیت چشمگیری نداشت. در سال ۱۳۲۴ به‌عنوان وزیر فرهنگ چند ماهی در کابینه‌ی قوام خدمت کرد که با عدم رضایت استعفا داد و دوستی‌اش با قوام پایان یافت. او که افرادی باتدبیر و پُر قدرت چون وثوق‌الدوله و برادرش قوام را برای زمامداری شایسته می‌دانست، از آن‌ها هم به‌سبب بازی‌های سیاسی و بده‌بستان با بیگانه مایوس شد. در دوره‌ی پانزدهم با اصرار هواداران و رجال دوستدارش به نمایندگی تهران و رهبری فراکسیون دموکرات رسید، در ۱۳۲۶ به‌علت بیماری راهی اروپا شد.

«آخرین فعالیتی که از نظر او فعالیت سیاسی نبود، ریاست جمعیت هواداران صلح بود.»^۴

بهار روزنامه‌نگار

فعالیت روزنامه‌نگاری بهار با تلاش‌های سیاسی‌اش پیوستگی داشت. شاید بتوان گفت ژورنالیسم یا «حیات روزنامه‌گی» با مفهوم ویژه‌ی بهار که در خود دارد و جدا از دیگر مباحث ادبی و هنری و تحقیقی‌ست همراه با فعالیت‌های ادبی بهار در ایران شکوفا شد، چه به گفته‌ی کسروی پیش از وی: «یک چیز شگفت «جمله‌ی پا در هوایی‌ست» که در همه‌ی روزنامه‌ها رواج می‌داشت، مثلاً امروز یکی می‌خواست نگارشی در ستایش دانش بنویسد، چنین می‌نوشت:

«علم است که صفحہ‌ی اروپا را بهشت روی زمین گردانیده، علم است که ملل متمدنه را به سیادت و سعادت رسانیده، علم است که زاین را در ردیف دول درجه‌ی اول گردانیده...» از این گونه بیست یا سی جمله را در پی هم می‌آورد، فردا می‌خواست به ستایش از «اخلاق» پردازد، باز همان جمله‌ها را دوباره درباره‌ی اخلاق می‌آورد، تا سال‌ها چیزنویسی همین می‌بود و روزنامه‌های پُرمایه از حبل‌المتین و مجلس و مانند آن‌ها نیز همین شیوه را دنبال می‌کردند.^۵ شاید بهار از جمله‌ی کسانی باشد که خلاف گفته‌ی بالای کسروی روش روزنامه‌نگاری را متحول کرد.

بهار روزنامه‌نویس با همه‌ی بهارهای دیگر (بهار شاعر، محقق، نویسنده، نمایشنامه‌نویس، مترجم، سیاستمدار) پهلو به پهلو می‌زند، واقعاً این هنر کم هنری نیست، خودش به این مطلب اشاره‌ی دارد: بهفت نامه نوشتم مقالاتی هر شب / چنان که از پس آنم نه خواب بود و نه خور.^۶

بهار در پایان مقدمه‌ی که بر جلد سوم سبک‌شناسی خود نوشت و اجازه‌ی انتشار نیافت، می‌نویسد: «دوستان عزیز... تنها چیزی که مایه‌ی تسلی دل افسرده و جان به لب رسیده است، همان خدماتی‌ست که در مدت چهل سال ایام شباب در ترویج فرهنگ ایران و ادبیات شیرین و شریف زبان مادری خود انجام داده‌ام، صدها مقاله در امور اجتماعی و سیاست و ادب و تحقیقات و تبعات به رشته‌ی تحریر کشیده‌ام که در صفحات جراید نوبهار و ایران و تازه بهار و دانشکده و روزنامه‌ها و مجلات دیگر مانند مهرایران و آرمغان و... درج گردیده...».

بهار در سن ۲۵ سالگی، یعنی به سال ۱۳۲۹ ه. ق. خود صاحب امتیاز روزنامه‌ی نوبهار شد و آن را در مشهد انتشار داد. سرگذشت این روزنامه که بعدها در تهران توفیق تجدید انتشار یافت، در اشعار بهار بازتاب گسترده‌ی دارد، چون بهار قلمی تند و انتقادی داشت، نوبهار مواجه با توقیف می‌شد و ناگزیر بهار در دیگر جراید آثار خود را منتشر می‌کرد.^۷

باید گفت شعر و قلم بهار از سن ۱۸ سالگی‌اش ارزش آن را یافت که در جراید جلوه خود را نشان دهد. در روزنامه‌نویسی بهار از پیشگامان است، چه آن‌چه پیش از او نوشته می‌شد در همان حدود بود که احمد کسروی به آن اشاره کرد، پس از وی روزنامه‌نگاران زبردستی چون علی دشتی و عشقی و محمد مسعود پدید آمدند که دو تن از آن‌ها سر در راه قلم دادند.



بهار ادیب و محقق

بهار محقق و ادیب را در سن تکامل و پس از گذراندن دوران پُرشور و شر سیاست می‌بینیم. هرچند در دوران رضاشاه هم بهار صدمه‌ی انتقادهای قلم خود را خورد و به زندان و توقیف قلم و دیگر آزارها رنج‌خورد، اما کلاً باید گفت: با استحکام قدرت رضاشاه، بهار خود را از صحنه‌ی سیاست ظاهری بیرون کشید و تلاش فرهنگی را آغاز کرد، بدان امید که به فرهنگ مردم خدمت کند، تا مگر از راه روشن شدن افکار ملت راه خوشبختی خود را پیدا کند. «اما یک مرتبه رضاخان آمد و همه‌چیز را عوض کرد و مثلاً بهار که مجله‌ی دانشکده را با آن محتوای غنی اداره می‌کرد کم‌کم به تصحیح تاریخ سیستان و تاریخ بلعمی و مجمل‌التواریخ پرداخت.»^۸

در مورد کتاب تاریخ سیستان خود می‌نویسد: «سر دنیس راس به قیمت گزاف آن را می‌خواست بخرد، من به وزیر فرهنگ پیشنهاد کردم که میل دارم این کتاب گران‌بهای نایاب را آراسته و اصلاح‌شده در دسترس اهل فضل بگذارم، در مدت شش ماه با چنان شوق و شوری که تنها کار عاشقان یا دیوانگان است، با مرور به صدها و هزارها سند و ورق پراکنده [کتاب را] به‌صورتی که اکنون دیده می‌شود با نبودن نسخه‌ی دیگری تنها با کلید حدس و قیاس و تتبع و فکر و تدرّب بیرون آوردم... بر همین منوال، تاریخ مجمل‌التواریخ و القصص را... کتب مهم دیگر، چون تاریخ کبیر بلعمی و جوامع‌الحکایات عوفی و التقاطات از جوامع‌الحکایات مذکور... بر همان منوال آراسته و پیراسته و قابل طبع و نشر گردید...»^۹

در زمان نخست‌وزیری فروغی، بهار برای شرکت در جشن هزاره‌ی فردوسی دعوت شد که به تهران بیاید، در دنباله‌ی این اقدام، بهار به تدریس در دانشکده‌ی ادبیات و دانشسرای عالی فرا خوانده شد و به استادی کرسی سبک‌شناسی رسید: «آخرین خدمتی که برحسب احتیاج دانشکده و دوره‌ی دکتری انجام داده‌ام، تألیف و گردآوری سبک‌شناسی است. این کتاب که با نهایت اختصار و صرفه‌جویی به ملاحظه‌ی وقت و فرصت دانشجویان تدوین گردیده است، حاصل آخرین ایام عزلت و انزوای من است که برحسب پیشنهاد وزیر فرهنگ وقت تدوین و چاپ شد.»^{۱۰}

کار نوشتن تاریخ مختصر احزاب سیاسی که نخست در روزنامه‌ی مه‌رایران به‌صورت مقالات مسلسل به‌چاپ رسید، باز باید از کارهای تحقیقی بهار شمرده شود. خود گوید: «خدای را به شهادت می‌طلبم که این تاریخ را تنها برای خدمت به افکار عامه و ضبط وقایع کشور نوشته‌ام و ذره‌ی قصد انتقام یا انتقاد در نوشته‌های مزبور نداشته‌ام.»^{۱۱}

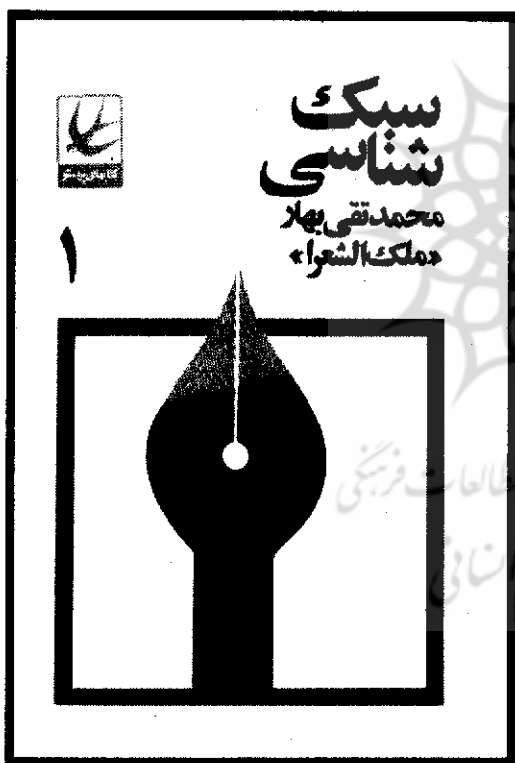
روابط بهار و دیگر شاعران

بهار برای شعرای زمان خود ارزشی در خور قائل بود. ادیب نیشابوری را که استاد وی به‌شمار می‌رفت، فوق‌العاده احترام می‌کرد، به قسمی که هنگام به اقتراح گذاشتن قصیده‌ی «دماوندیه» در مجله‌ی نوبهار گفت:

بگفتم چامه‌یی بهر دماوند / که اندر عالمش ثانی نباشد / که را بهتر از آن گوید ز دینار / کم از پنجاه ارزانی نباشد / ولی یک شرط باشد اندرین کار / که گوینده خراسانی نباشد.

و در ذیل آن توضیح داده است: «مراد از شعر اخیر احترام استاد بوده، زیرا در آن اوقات مرحوم ادیب نیشابوری که سمت استادی به من بنده داشت، در قید حیات بود و نخواستیم در این اقتراح موجب تکدر خاطر آن بزرگ فراهم آید.»

ادیب‌الممالک فراهانی را نیز که دوست او بود، به‌عنوان استاد می‌ستود و با وی مکاتبات شعری داشت. در دیوان خود، او را «استاد فاضل و ادیب بزرگوار» خوانده است. در جریان شکستن دست بهار، بسیاری شعرا شعر سرودند، ولی شعر ادیب‌الممالک با مطلع زیر از همه دلچسب‌تر بود: شکست دستی کز خامه بس نگار آورد / نگارها ز سر کلک زرنگار آورد.^{۱۲}



همه شعرایی که بر بهار تقدم داشتند، مورد احترام وی بودند. اما سه گروه شاعر دیگر را در رابطه با بهار باید مشخص کرد. نخست شعرای هم‌زمان و هم‌دوره‌ی او مانند ایرج میرزا، رشید یاسمی، عارف، فرخی، لاهوتی و وثوق‌الدوله و... گروه دیگر شاگردان و پیروان وی بودند مانند صادق سرمد، پروین اعتصامی، عشقی (که شاعر اخیر در شعر به نیما هم اعتقاد داشت) گروه دیگر شعرای نوپرداز بودند.

دوستان بهار از لطافت و ظرافت سخن‌گویی بهار و مجلس‌آرایی وی بهره‌مند می‌شدند. از جمله ماجرای جلسه‌یی که در آن ایرج میرزا از شوخی‌های بهار رنجیده و به او پرخاش می‌کند. در باب

و ثوق الدوله بهار نوشته است: «آقای وثوق دارای ذوقی سرشار و هوشی عالی و عقل و دهائی موصوف و معروف و دیداری نیکو و زبانی شیرین و طبعی وقاد و معلوماتی کافی [بود]...»^{۱۱}.

بهار با آن که در مشی زندگانی و اخلاق با ایرج همراه نبود، ولی به وی احترام می‌نهاد و ماده‌ی تاریخ مرگ ناپهنگام وی را با همان سبک ساده‌ی ایرج به سلک نظم کشیده است. از مقدمه‌یی که بهار بر دیوان اشعار پروین اعتصامی نوشته است و هم‌چنین همکاری وی با پدر پروین در امر روزنامه‌نویسی، آشکار است که روابط بهار با پروین نیز براساس مودت و محبت بوده است، به همین روی بهار در سوگ پروین نیز شعری استادانه سروده است:

نهفته روی به برگ اندرون گلی محجوب / ز باغبان طبیعت
ملول و غمگین بود / کسی که عقد سخن را به لطف داد نظام /
ز جمع پردگیان بی‌خلاف، پروین بود / (۱۲۲۴، جلد ۲).

عشقی با آن که با بهار همراه بود و گویا محرک وی در نوشتن مقالات تند و حمله به رجال و متصدیان آن روزه‌ی مملکتی بهار بوده است، در اندیشه‌ی نوآوری از شیوه‌ی ادبی بهار فاصله گرفت. بهار نوآوری‌های وی را مردود ندانسته است و در رثای وی گفته است: «شاعر نو مُرد و شعر نو بُرد» اما در جوابی که به صادق سرمد داده، او و عارف را عوام خوانده است.

روابط بهار با «عارف» چندان خوب نبود. این مطلب در کلیات عارف منعکس است و این گفته‌ی بهار را در کتابش یادآوری کرده است که: «... چرا عارف نمی‌میرد تا مردم اشعار محزون او را بر سر قبرش خوانند و وی را قدرشناس گردیده، بستانند». عارف مثنوی انتقادانگیز و گلایه‌آمیزی سروده است که چندان محکم نیست.

رشید یاسمی از دوستان نزدیک بهار بود که به همراه وی و سعید نفیسی و اقبال آشتیانی و تیمورتاش، انجمن دانشکده را پی ریختند. این انجمن و مجله‌ی ادبی آن، از کارهای تقی رفعت و شمس کسمایی و جعفر خامنه‌ای که تندروی‌های ناموجهی داشتند، انتقاد می‌کرد و پاسخ صحیح و اصولی می‌داد و اصولاً نیز برای تجدد ادبی بی‌ریزی شده بود، اما تجددی که بر مبنای اصول باشد؛ به‌نظر

می‌رسد بهار مخالف با تحول ادبی نبود و هرچند آن چه را که تا زمان وی از نیما و معدود همراهانش شنیده بود، نپسندید، ولی باز داوری محکم‌رای بود و توهین به شاعر را روا نمی‌داشت.

هنگامی که در کنگره‌ی نویسندگان، مهدی حمیدی، قصیده‌ی معروف خود را بر رد نیما می‌خواند، آن‌جا که سه بیت توهین‌آمیز داشت، بهار معترض شد و اجازه نداد آن اشعار را بخوانند. این نشانه‌ی آن است که بهار به شاعر احترام می‌نهاد.

در دیوان اشعار بهار، اخوانیت جای عمده‌یی دارد. گذشته از

قصیده‌یی که در پاسخ ادیب‌الممالک گفته، با بسیاری از شعرا مفاوضه و مکاتبه‌ی شعری داشته است، از آن جمله‌اند: فرخ خراسانی، شعاع‌الملک شاعر شیرازی، کاظم پزشکی، صادق سرمد و موید ثابتی و حسام دولت‌آبادی.

پایان زندگی بهار

ناراحتی بهار از سال ۱۳۲۵ آغاز شد. وی که در بهمن سال ۱۳۲۴ به وزارت فرهنگ در کابینه‌ی قوام‌السلطنه رسیده بود، در آن چند ماه وزارت سختی بسیار کشید. خودش گفته است: «... ای کاش آقای قوام مرا به وزارت دعوت نمی‌کرد و آن چند ماه شوم را که بی‌هیچ گناه و جرمی در دوزخم افکنده بودند، نمی‌دیدم». به همین روی ناچار از استعفا شد و در پی آن بیماری بهار آغاز گشت. آن چه به وی اصرار می‌کنند برای اداره‌کردن انتخابات بماند، راضی نمی‌شود، ولی به هر روی او را به نمایندگی تهران برمی‌گزینند. در سال ۱۳۲۶ شمسی برای معالجه‌ی بیماری خود به سویس می‌رود. یک سال و نیم در سویس می‌ماند و آثار بهبود در وی ظاهر می‌شود. این امر بهار را وامی‌دارد تا هوس یاران و وطن کند. در اردیبهشت ۱۳۲۸ به ایران بازگشت.

آن چه بهار را تا پایان عمر رها نکرد، شعر بود. چه در سویس که قصیده‌ی لزینه را ساخت و چه در برگشت به ایران که در سال ۱۳۲۹ یکی از شاهکارهای قصاید فارسی (جغد جنگ) را پدید آورد.

بهار که در خزان ۱۳۰۴ هـ. ق (آذرماه) زاده شد، در بهار ۱۳۳۰ شمسی (اول اردیبهشت) خزان عمرش فرا رسید و باغ ادب و فرهنگ ما را بی‌بار و سوگوار ساخت.

در دیوان بهار شرح زندگی‌اش مسطور است و خواندن اشعار بهار ما را نه‌تنها با زندگی او، بلکه با بسیاری از قضایای اجتماعی و سیاسی ایران و حتا پاره‌یی مسایل جهان آشنا می‌کند.

آثار بهار

- ۱- «تیرنگ سیاه یا کنیزان سفید»، روزنامه‌ی ایران، ۱۳۲۷ ق.
- ۲- تاریخ سیستان، به تصحیح استاد بهار، تهران، ۱۳۱۵.
- ۳- مجمل‌التواریخ و القصص، به تصحیح استاد بهار، تهران، ۱۳۱۸.
- ۴- سبک‌شناسی، استاد بهار، تهران، ۱۳۲۱، سه جلد.
- ۵- تاریخ احزاب سیاسی، تهران، ۱۳۲۳، یک جلد.
- ۶- بهار و ادب فارسی، مجموعه‌ی مقالات، به کوشش محمد گلبن، تهران، کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۱.
- ۷- دیوان اشعار، چاپ پنجم، تهران، توس، ۱۳۶۸، دو جلد.

شعر بهار

درآمد: در تاریخ شعر و ادب فارسی، استاد بهار در مقطعی بسیار مهم ایستاده است و می‌توان بدون هیچ تردید و درنگ او را از بزرگ‌ترین شخصیت‌های ادبی



قرن چهاردهم خواند، به حق به عنوان یک شاعر، یک نویسنده، یک محقق، یک ادیب سبک‌شناس، یک سیاستمدار مبارز، یک آزادی‌خواه متفکر مطرح است که هیچ‌کس در دوره‌ی مورد بحث جامعیت بهار را ندارد و هیچ‌کس نیز چون او در مرز تحول شعر فارسی با شد و فوایی قرار نداشته است تا از متن شعر کهن و اصول دقیق و پیچیده‌ی آن بلند شود و با آخرین بازماندگان فحل شعر کلاسیک ادعای دوستی و هم‌آوردی کند و قدرت طبع شعرش از همه برگردد و هم‌چنین مانند او ناظر آگاهی برای تحول شعر فارسی در این قرن وجود نداشته است، که اگر هم سال‌هایی از زندگی با این تحولات موافقت نداشت، برخوردش با شعر و ادب آگاهانه و ادیبانه و مبارزه‌اش اصولی و جوانمردانه بود. بهار در مجله دانشگده و از قول انجمن می‌نویسد:

«... همه چیز در این عرصه‌ی منقلب و محیط متغیر، دستخوش تقلب و تغییرند، پس شگفت نیست اگر در ادبیات ما و حتا در لغات و اصطلاحات پر از ادای مقاصد ما تغییراتی حاصل شود. در عین حال ما نمی‌خواهیم بیش از آن که سیر تکامل به ما امری دهد، خود مرتکب امری شویم. این است که مطابق احتیاجات فعلی... یک تجدید آرام و نرمی را اصل مرام خود ساخته و هنوز جسارت نمی‌کنیم که این تجدید را تیشه‌ی عمارت کهن خود قرار دهیم. این است که قبلاً آن را مرمت نموده، در پهلو‌ی آن عمارت، به ریختن بنیان‌های نوآیین‌تری که با سیر تکاملی، دیوارها و جرزهایش بالا می‌روند، مشغول خواهیم شد...»^{۱۶}

و بهار خود مؤمن‌ترین شاعر به این اصل بود.

شعر بهار در سبک خراسانی چون کوه دماوند استوار است، با آن که اشعار دیوان او نسبتاً زیاد است، خواننده از خواندن این اشعار به واسطه‌ی تنوع موضوعات و پیوند آن‌ها با جامعه و محیط اطرافش لذت می‌برد. یک چهارچوب و محتوای نسبتاً تازه دارد و بوی تازگی می‌دهد. پس بعید نیست اگر استاد بهار را پس از قرن هشتم - صرف‌نظر از برخی شعرای سبک هندی - نخستین و آخرین شاعر صاحب سبک در شیوه‌ی کلاسیک بدانیم، بی‌آن که بخواهیم حق ایرج، پروین و یکی دو نفر دیگر را نادیده بگیریم. اما از جهت نویسندگی، باز استاد بهار یک مدعی گردن‌فراز است. داوری‌هایی که در باب ضعف قدرت قلم او شده، داوری جامع‌الاطرافی نبوده است، زیرا اگر روزگار زیست بهار را در نظر بگیریم، موجی به‌نام روزنامه‌نگاری در نثر بلند شده است که به‌گونه‌ی نوشته نظر دارد تا گروه‌های پیش‌تری از احاد جامعه را به‌عنوان خواننده در بر بگیرد و این شرایط البته نوشته‌ی را می‌طلبد تا از محدوده‌ی ذوق و خواست عده‌ی معذوب باسواد و ادیب تجاوز کند و مثلاً یک نفر بتواند روزنامه را به‌دست بگیرد و در جمعی بی‌سواد بخواند، بی‌آن که نیاز به معنی و ادای توضیحات اضافی داشته باشد. حتا مقاله‌ی «قلب شاعر» که در مقدمه‌ی دیوانش آمده، اگر نتواند یک شاهکار قلمی محسوب شود، مشق بسیار خوبی برای کسانی است که می‌خواهند نویسندگی عادی با جملات صحیح بدون غلط ساده و پُرحساس را تمرین کنند. امثال بهار از استادان فن روزنامه‌نگاری و سبک نگارش فعلی روزنامه‌نویس‌ها و خبرنگاران نشریات فارسی هستند.

سبک‌شناسی گونه‌ی که استاد بهار آن را باب کرد، کاری بس دقیق و ارزشمند است. زیرا پیش از او داوری همه‌ی فضلا و ادبا درباره‌ی سبک سر بسته و محدود به مقداری کلی گویی بود، اما بهار کالبدشکافی کلام را به‌منظور شناسایی اجزا و بیماری‌های آن و تغییرات و تحولاتش به‌انجام رساند و به ما آموخت عناصر سبکی را در میان آثار یک نویسنده و شاعر چه‌گونه مشخص کنیم.

استاد بهار بدان سبب از پدیده‌های شگفت قرن چهاردهم است که دوران جوانی‌اش در راه یک مبارزه‌ی مقدس برای دستیابی به آزادی و سربلندی ملتی کهن ولی بیمار و منحل گذشت. مبارزه‌ی که از دلکش‌ترین فصول تاریخ اجتماعی ایران است و در مرز تکامل سنی هم توانست آگاهی‌های گران‌بهای خود را صرف آموزش و تعلیم و تربیت کند و چون دهخدا سیاست را به راحتی وداع گوید و مبارزه‌اش می‌بذلد به مبارزه‌ی فرهنگی شود.

در این‌جا باید ممیزات فردی و عادات شخصی و زندگی خصوصی هر هنرمند را از شخصیت اجتماعی او جدا سازیم، به همین جهات، او هم مبدأ یک تحول بزرگ در تاریخ شعر و ادب ماست و هم پایانی درخشان بر ده قرن شعر کلاسیک.

بهار کتاب متنوع و رنگین شعر کهن را با بهترین نحو مجلد کرد و بر آن شیرازه‌ی زد تا هیچ‌گاه اوراق آن پراکنده و فراموش نگردد. البته همه‌ی این‌ها مانع از آن نخواهد بود تا شعر او را مورد نقدی بی‌طرفانه قرار دهیم.

سبک بهار: برای بحث درباره‌ی شعر بهار باید در شعر او دو دوره را مشخص کرد؛ یک دوره دربرگیرنده‌ی اشعار است که بهار در خراسان سروده است که در این دوره «بهار... صاحب شیوه‌ی خاص و مستقلی نبوده و سهم وی در باز کردن راه‌های تازه و آفریدن مضامین نوین حتا از ایرج که هیچ‌گونه تظاهر به تجدیدخواهی نمی‌کند، کم‌تر است.»^{۱۷}

ولی این داوری را که نویسنده بر همه‌ی اشعار بهار تسری داده، نمی‌توان درباره‌ی اشعار دوره‌ی دوم شاعری بهار صادق دانست.

اشعار دوره‌ی نخست که مربوط به ایام جوانی بهار است و بیش‌تر در خراسان سروده شده، به شیوه‌ی قدما و چیزی در حد تقلید و غالباً استقبال قصاید شعرائی بزرگ قصیده‌سراست و خود هم بدان بالیده و اشاره کرده: من این قصیده به‌نجار ازرقی گفتم.^{۱۸} مکن حدیث سکندر که اندر این کشور / فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر.

شعر اول را در بیست سالگی و شعر دوم را در بیست و سه سالگی سروده و اگر کسی آشنا به هنر سرودن شعر باشد، می‌تواند بفهمد در این سنین شاعر تا چه حد از خود نبوغ و استعداد نشان داده است. آشکار است در این سنین آثار شعرائی امثال فرخی سیستانی و ازرقی هروی و امیر معزی و حکیم سنایی در دسترس و مورد مطالعه‌ی او قرار داشته و ذهن خود را با خواندن آن اشعار سرشار کرده است. این میزان تسلط و آگاهی از شعر شعرائی بزرگ، موجب روانی طبع و سلامت بیان و استحکام کلام می‌شود. شاید بتوان گفت در بهار ورزیدگی ذهن برای سرودن شعر بیش‌تر از ذوق شاعرانه و نبوغ ادبی بوده است. به همین روی، در همه‌ی ادوار

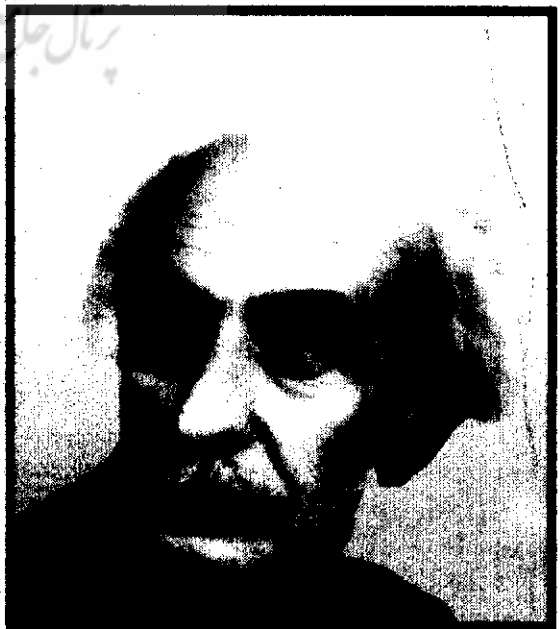


شاعری، او به نظم شعر اهمیت زیادی داده است، با آن که خود گوید: «شعر دانی چیست مرواریدی از دریای عقل / شاعر آن افسونگری کاین طرفه مروارید سفت / صنعت و سجع و قوافی هست نظم و شعر نیست / ای بسا ناظم که حرفش نیست الا حرف مفت / شعر آن باشد که جوشد از لب و خیزد ز دل / باز در دل‌ها نشیند هر کجا گوشه شفت / ای بسا شاعر که او در عمر خود نظمی نساخت / وی بسا ناظم که او در عمر خود شعری نگفت.»^{۱۱}

با این تعریف و این معیار، البته اکثر محتویات دیوان اشعار بهار نظم است.

باری، انس دائم ذهن با شعر، موجب روانی طبع و سرودن شعر بدیهه می‌گردد، اما هر شاعری که طبعی روان داشته باشد و بتواند به بدیهه وزن و قافیه و مفهومی را در هم آمیزد و کلامی را مرتب کند، شاعر نیست؛ بهار به سرعت این دوران تقلید را پشت سر می‌گذارد و شاعری می‌شود که محفوظات و آگاهی‌هایش به مدد ذوق سرشار از او بهاری می‌سازد که در «دماوند»، «جغد جنگ»، «شهربند مهر و وفا»، «فتح دهلی» و «سپیدرود» و... می‌بینیم.

البته باید پذیرفت خراسان به این سبب که سرزمین شعر و ادب بوده، همیشه استادانی چون حاج ملاهادی سبزواری، ادیب پیشاوری و ادیب نیشابوری و دیگران را در خود داشته و همیشه ادب با تربیت شاگردان فن شعر و سخن پرداخته‌اند، هر چند آن‌ها در شعر ذوق و استعدادی داشته یا نداشته‌اند، اما به رموز کلام فارسی و عربی و اسلوب فصاحت و بلاغت وقوف لازم می‌یافتند. به همین روی، از خراسان ادیب سخن‌شناس بیش‌تر از سایر استان‌های ایران برخاسته است. ضمناً نباید فراموش کرد اوضاع اقتصادی شهرهای بزرگ همیشه جاذب استعدادهای برتر بوده است، کما این که خاندان بهار اهل کاشان بودند. تبریز و مشهد و شیراز و اصفهان، غالب شعرای بزرگ‌شان متعلق به مناطق کوچک‌تری نظیر آشتیان و تفرش و کازرون و... است. باری، ادیب‌بودن و شاعربودن دو مسأله‌ی جداگانه



است. بهار قدرت تلفیق ادبی‌اش در قرن چهاردهم بیش از همه‌ی شعرا بوده است و خود از همان ابتدای شاعری برای تحول شعر تلاش داشته و معتقد به نوعی تغییر و تحول در شعر فارسی بوده است. یکی از ارزش‌های بهار، همین نوجویی و نوطلی اوست. در عین آن که ذهنش انباشته از مفاهیم و مضامین شعر قدماست. تضادی حل‌نشده در سراسر زندگی ادبی وی به چشم می‌خورد، چه در آثار دوره‌ی خراسانی و چه در دیگر آثار دوران پختگی‌اش. دوستی با ادیب‌الممالک و تأثیرپذیرفتن از پاره‌ی آثار ایرج، بهار را تا مرز استفاده از کلمات جدید در شعر پیش برده است. البته تفکر تازه و برداشت‌های نو در اشعار او ویژه اشعار دوره‌ی خراسانی‌اش کم دیده می‌شود. در تهران که دیگر بهار با داشتن آگاهی‌های ادبی پر از شور سرایش و ذوق بروز استعداد است، مایه‌ی اصلی شعر خود را بروز می‌دهد و آن‌چه در قبل از تقلید و پیروی گفتیم، در شعر وی دیده نمی‌شود.

نفوذ آثار اروپایی به ایران، گروه زیادی را بر آن داشته بود ضرورت تحولی در شعر و ادب را احساس و دنبال کنند. شعرای متأثر از پیشرفت‌های اروپا، از پیش از صدور فرمان مشروطیت تا ظهور نیما دربرزخ ادبی قرار دارند که البته پاره‌ی از آن‌ها چون بهار و ایرج و پروین به واسطه‌ی داشتن طبع موزون و اطلاعات وسیع ادبی راه ویژه‌ی را برگزیدند و زبان و قالب شعرشان هر چند از بنیاد متحول نشد، ولی سبک و شیوه‌ی مستقل یافت. حتا غزلیات و اشعار غنایی هم تغییراتی را پذیرفت و آن سکوت خسته‌کننده و تکرار مکررات مضامین چند قرنه به نوعی تفکر و شیوه جدید نزدیک شد. دیدن ترقیات صنعتی در اروپا، شعرا و نویسندگان را بدان صرافت انداخته بود که ادب و شعر اروپا هم پیشرفته است و نشانه‌ی تجدد و پیشرفت را در پیروی مطلق در همه‌ی زمینه‌ها از اروپاییان می‌دانستند. تا حدی هم حق به جانب آن‌ها بود، زیرا به هر روی می‌بایست شعر فارسی که سال‌ها در اوج اقتدار بوده و به واسطه‌ی مضایق و سختی‌ها و کنترل فرمانروایان مستبد و متعصب به رمز و راز بسیار گراییده بود، به‌گونه‌ی بتواند به کشورهای دیگر جهان نفوذ کند و آثاری جهانی پدید آورد. پیشروان مکاتب ادبی راه نفوذ را واگونه برگزیدند، بدین معنی که مطالب و مضامین اشعار اروپایی را ترجمه کرده و به نظم کشیدند. این تأثیر در شعر دو تن از برجسته‌ترین شعرای قرن چهاردهم یعنی ایرج و بهار هم به چشم می‌خورد.

در نیمه‌ی دوم عمر او، و از حدود کودتای ۱۲۹۹ به بعد، شعر بهار از کمال و اعتدالی برخوردار است؛ سبک خراسانی فاخری است در آمیخته با مضامین و مسایل اجتماعی زمان زیست شاعر و زبان رایج در عصر او.

موضوعات و پیام‌ها: موضوعات شهر بهار، بخش عمده‌ی از ویژگی شعر اوست. مضامین شعرش بیش و کم حاصل نفوذ افکار آزادی‌خواهانه‌ی اروپاست و نشأت‌یافته از انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه و دفاع از ارزش‌های جدید. این مضامین چه در شعر بهار و چه در شعر دیگر شعرای قرن چهاردهم به فراوانی دیده می‌شود. دفاع از مردم و توجه به مفهوم ملت، جمله به استبداد، ستایش از آزادی، ترقی‌خواهی

و ترغیب جامعه به صنعتی شدن و پیشرفت تغییر عقیده‌ی راجع به نقش زن در جامعه، مضامینی است که در شعر اکثر شعرای قرن چهاردهم به چشم می‌خورد. اما نسبت به وارد کردن واژه‌های بیگانه حالت افراط‌آمیز ایرج و بهار و ادیب‌الممالک را همه نداشتند. بلکه میل شعرا در این دوره به بازتاب تجربه‌های شخصی و وقایع جاری روی در افزونی دارد. در اشعار بهار نیز همین ویژگی دیده می‌شود. شعری در سال ۱۲۸۴ خورشیدی در توصیف باغ تولیت گفته که نشانه‌ی برداشت بهار از تحول در شعر است:

در باغ تولیت دوش، بودم روان به هر سو / آشفته و نظرباز، دیوانه و غزل گو / یا هم ز لعل گویا، گویان به شور و غوغا / صحبت به کام آقا، عصرت بخیر موسیو.

بلافاصله پس از این «تشبیب» شعری اجتماعی و سیاسی خطاب با شاه وقت محمدعلی شاه دارد، با تضمین غزل سعدی که البته این نمونه‌ها از زمره‌ی کارهای برجسته و ارزشمند بهار نیست. پادشاه زستیداد چه داری مقصود / که از این کار جز ادبار نگردد مشهود / جود کن دوره مشروطه که گردی مسجود / شرف مرد به جود است و کرامت به سجود / هر که این هر دو ندارد، عدمش به ز وجود. در این شعر مفهوم ضداستبدادی آن مهم است، نه ارزش شعر که از کارهای ایام جوانی شاعر است.

مجله‌ی نوبهار که از همان اوان جوانی بهار در مشهد منتشر می‌شد، با مقالات جذاب و اشعار متهورانه و سیاسی به شهرت بهار به‌عنوان یک مرد مبارز و مردمی افزود. تا جایی که نه تنها مردم خراسان بلکه مردم تهران هم وی را به نمایندگی مجلس برگزیدند. موضوعات شعری بهار بیش‌تر باب روزنامه بود و الحق تاب آوردن در برابر حملات قلمی بهار، چه منظوم و چه منثور، توانی بیش از اندازه می‌خواست.

دوره‌ی آشنایی بهار با تهران، شکوفه‌های رنگین‌تری در بهار شعر وی پدید آورد و همان بهار روزنامه‌نویس، شعرش هم جنبه‌ی روزنامگی و تحریک احساسات و مبارزه و جدال قلمی به خود گرفت. اگر جامعه‌ی آن روز را بتوانیم در ذهن خود مجسم کنیم و تنها از نظر شعر به همه‌ی اشعار و شعرای عصر بهار نظر بیفکنیم، دو چهره را مشخص‌تر از دیگران می‌بینیم: بهار و ایرج. تلاش بهار برای ایجاد تحولات اجتماعی و ادبی و مبارزات خستگی‌ناپذیرش، برای او جای شامخی در تاریخ ادب فارسی باز کرده است و باید پذیرفت که تحول در شعر فارسی نخست با تغییر موضوعات و پیام‌های شعر آغاز شد. اگر شعر فارسی با قلم بهار و در محکمه‌ی نشریات نوبهار و دانشکده به محک داوری نمی‌خورد، امکان پدیدآمدن شیوه‌های تازه شاید به این زودی‌ها میسر نمی‌شد و اگر ما همه بتوانیم به فضای اوایل این قرن شمسی برگردیم، خواهیم دید بزرگان ادب آن روزها و بیش‌تر مردم جامعه به شعر ایرج و بهار و پروین می‌بالیدند و می‌نازیدند و مطالب و موضوعات شعری‌شان را با دل و جان می‌پذیرفتند. همان زمان که ذهن خلاق نیما به کار افتاده، به سرعت در راهی که خودش شناخته بود، پیش می‌رفت.

یک نسل پیش از ما، یعنی نسل پدران مان، خواه آنان که در کار شعر بودند یا نبودند، موضوعات و پیام‌های شعری بهار را خوب درک

کرده، می‌پسندیدند و هر شعر دیگری را رد می‌کردند. و این بهار، بهار تهران است، وی با پیوستن به مشروطه‌طلبان و آزادی خواهان، به تحولاتی تن در می‌دهد. عمامه و عبا را به یک‌سو می‌نهد و لباس اروپایی به تن می‌کند و با انتشار مجدد نوبهار در تهران، صدای خود را زسائر می‌سازد. در اشعاری که بهار در مشهد سروده (و در سن ۲۹ تا ۲۵ سالگی است)، نمونه‌هایی دیده می‌شود که میل به نوجویی در محتوای اشعار و پیام‌ها و موضوعات آن مشاهده می‌شود:

هان ای ایرانیان / ایران اندر بلاست / مملکت داریوش / دستخوش نیکلاست / مرکز ملک کیان / در دهن ازدهاست / غیرت اسلام کو / جنبش ملی کجاست؟ / برادران رشید / این همه سستی چراست؟ / ایران مال شماست / ایران مال شماست.^{۲۰}

برای این که بهتر بتوانیم مقام ادبی بهار را بسنجیم، باید به موضوعات شعری او درباره‌ی سرنوشت ادبیات معاصر بنگریم؛ باید پذیرفت بهار همان‌گونه که خودش در مجله‌ی دانشکده و در جواب روزنامه‌ی تجدد تبریز گفته است، معتقد به یک تحول آرام است و مخالف انقلاب ادبی. او تیزهوشانه می‌داند انقلاب بی‌بنیاد، باعث انهدام و خرابی است. اما تغییرات تدریجی و بنیادی، باعث پیشرفت و ترقی می‌شود. بهار در مجله‌ی دانشکده، زیرعنوان «انتقادات در اطراف مرام ما» می‌نویسد: «ما برخلاف کسانی که معنی ارتقا را ندانسته و تصور می‌کنند که فقط برجستن و بر زمین خوردن ترقی است، عوامل تکامل طبیعی و تکمیل تدریجی را در ارتقای واقعی یک ملت تنها مؤثر بزرگ می‌دانیم. ما انقلاب حقیقی را بطئی‌تر و غیرمرئی‌تر از آن می‌دانیم که یک نویسنده‌ی انقلابی بخواهد در اولین جست و خیز متصنعه‌ی خودش در نخستین رقص موزون یا ناموزون تقلیدی یا اختراعی خود یک نمونه‌ی واقعی از آن به ما نشان بدهد.»^{۲۱}



دقت در این گفتار بهار نشان می‌دهد که او بی‌تجربه دریافته است انقلابی که رسالت نابودی دارد، نمی‌تواند سازنده باشد، کما این که انقلابیون تحول ادبی نامراد ماندند.

به هر روی، موضوعات شعر بهار متنوع و غالباً پیرامون مشروطیت، آزادی، مسایل اجتماعی، تجدد و تغییرات و پیشرفت و شعور ملی است.

قالب و شکل شعر بهار: بخشی از مبارزات جبهه‌ی بهار و نوگرایان، مربوط به صورت و ساخت ظاهری شعر می‌شد. مدعیان تجددخواهی با انتشار روزنامه‌ی تجدد در تبریز، سخن از انهدام و خرابی بنای رفیع شعر فارسی می‌راندند. اما از این مدعیان نوجویی و نوخواهی، هیچ اثری که نوآندیشانه‌تر از آثار بهار باشد، مقبولیت نیافته است و سرانجام هم می‌بینیم همان‌گونه که بهار و هم‌فکران او می‌خواستند تغییرات به صورت تدریجی و آرام و با اسلوب صحیح پیش رفت و شعر مدرن دنباله‌رو منطقی شعر کهن شد و در کنار آن بالید. البته گفت‌وگوهای سفسطه‌آمیز و قیاس‌های مع‌الفارق پیش از تجددخواهی ادبی ماهیت سیاسی داشت. ما در بهار بعضی از آزمون‌های شعرای تجددخواه را از لحاظ شکل شعر می‌بینیم، ولی با زبان بهتر و محتوای ارزنده‌تر. بهار در پاسخ صادق سرمد که خواهان نوآوری در شعر به رهبری بهار بود، می‌گوید: «از پس مشروطه نو شد فکرها / سبک‌هایی تازه آوردیم ما / شد جراید پُر صدا / ... من خود از اهل تسبیح بوده‌ام / جانب تقلید ره پیموده‌ام / وز تعب فرسوده‌ام /...»

این شعر که ظاهر و شکل آن شباهتی به شکل غالب شعر گذشته‌ی فارسی ندارد، نشان‌دهنده‌ی آن است که بهار این تغییرات محدود و مانورهای داخل در افاعیل عروضی را گونه‌ی نوآوری می‌داند و خود را صاحب سبک می‌شمارد. بی‌آن‌که به این ادعای بهار اهمیت چندانی بدهیم، باید پذیرفت در شکل شعر بهار تنوع بسیار وجود دارد، حتی تصنیف‌های بهار می‌تواند نمونه‌ی بسیار خوبی از شکستن قالب و اوزان عروضی باشد، زیرا هر تصنیف بهار یک قطعه شعر بارزش است و رو کردن شاعر عالی‌قدری چون او به ترانه‌سرایی، البته به ترانه‌سازی، ارج و قربی دیگر داد، و از آن جمله است ترانه‌ی معروف «مرغ سحر».

می‌بینیم قالب شعر بهار بسیار متنوع است و در «کبوتران من» که رشید یاسمی و دیگران بدان روی آوردند، شیوه‌ی ساختن دوبیتی‌های پیوسته نوآوران به چشم می‌خورد. تقی رفعت، جعفر خامنه‌ای و شمس کسمایی در این زمینه تنها شمار دادند و حرف زدند، اما راهی نمودند و آثاری پدید نیاوردند که در جامعه برای خود جای پای باز کند. اشعار آن‌ها مشابه پاره‌ی کارهای لاهوتی‌ست که لطافتی ندارد. اما بهار عملاً از همه‌ی آن‌ها در ارائه‌ی نمونه‌های تازه پیش افتاده و هرگز اندیشه‌ی او با تعصب و پافشاری بر سر یک موضوع خشک‌اندیشانه سازگار نبود. مهم‌ترین و بهترین صفت بهار، تشویق و ترغیب شعرا بود. او هم‌چنین حوصله‌ی شنیدن نظرات مخالف و موافق را تا حد زیادی داشت.

باری بهار در همه‌گونه قالب‌های شعری که تا عصر او پدید آمده بود، شعر سروده است. افزون بر آن‌که با دست‌کاری همان قالب‌های

قدیم و رعایت افاعیل عروضی، شکل‌های تازه‌ی هم ارائه داده است.

زبان بهار: از لحاظ زبان و انتخاب مفردات و ترکیبات، زبان بهار دنباله‌رو ادیب‌الممالک و ایرج میرزا است. این را از لحاظ اصول بیانی می‌گوییم، نه برگزیدن نحوه‌ی آهنگ و تناسب زبان، که هر یک از این‌ها شعرشان دارای ویژگی‌های مخصوص خود است. او هرگونه واژه‌ی را در شعر به کار می‌برد، خواه واژه فاخر و ادیبانه و کهنه و کلیشه‌ی باشد، یا واژه‌هایی که در نثر و شعر دوره‌ی تجدد و مشروطیت باب روز شده، یا واژه‌های خارجی که در زبان فارسی شناخته شده و به کار رفته است.

مفردات شعر بهار ضمن داشتن همان تحولات ناشی از تغییرات اجتماعی، بیش‌تر برگرفته از ادب کلاسیک است. واژه‌هایی نظیر شمع، پروانه، صبا، ساقی، قفس، باده، گل، بلبل، چند، فرهاد، شیرین، دلبر، رقیب، حبیب، جور، جفا، وفا، فغان و صدها واژه از این‌گونه در شعرش فراوان است که با همان معیارهای قدما و تناسب‌های معهود شعرای پیشین همراه است. واژه‌های تازه‌ی که در اثر تجدد و تحولات اجتماعی پدید آمده در شعر بهار هم راه یافته است، مانند مجلس، شوری، تصویب، حقوق، استقلال، سیاست، انجمن (سری)، عدلیه، مشروطه، دولت، استبداد، جنگ جهانی، آزادی، رنجبر، کابینه، ملت، بین‌الملل؛ البته پاره‌ی واژه‌ها قدیمی‌ست، اما مفهوم تازه پیدا کرده است.

ورود واژه‌های فرنگی هم به شعر بهار مثل دیگر شعرای این دوره، نه‌تنها نقصی نمی‌تواند شمرده شود، بلکه گامی برای غنای زبان فارسی‌ست، اما این واژه‌ها در شعر ایرج شاید به واسطه‌ی طنز و یا بهتر قرارگرفتن در موضوع و جمله جالفتاده‌تر است.

پاره‌ی واژه‌ها نه به گسترش مفهوم و زبان کمک می‌کند و نه لطفی دارد، مانند اشعار زیر که احساس می‌شود بهار قصد مطایبه داشته است:

دل فریبان که به روسیه جان جا دارند / مستبدانه چرا قصد دل ما دارند / ... / عاشقان را سر آزادی و استقلال است / که ز پلتیک سر زلف تو حاشا دارند.

البته پیشنهاد به کاربردن این واژه‌ها در فرهنگ شعری فارسی پذیرفته نشد، هرچند از اختصاصات زبان بهار آمیختگی واژه‌های جدید با زبان هزار ساله شعر دری‌ست و مثلاً همراه آن سروده‌ها، این‌گونه اشعار هم دیده می‌شود: هنگام فرودین که رساند ز ما درود / بر مرغزار دلبم و طرف سپیده رود / کز سبزه و بنفشه و گل‌های رنگ‌رنگ / گویی بهشت آمده از آسمان فرود / دریا بنفش و مرز بنفش و هوا بنفش / جنگل کبود و کوه کبود و افق کبود. یا: خوشا بهار، خوشا میا، خوشا چمن / خوشا چمیدن بر ارغوان و یاسمنا.

از لحاظ بررسی نوع ترکیبات در شعر بهار، جز آن‌چه در بحث تخیل و مضامین خواهد آمد، حرف چندانی نمی‌توان زد، ترکیبات دیوان بهار کم‌تر ابداعی‌ست و غالباً برگرفته از سنت شعری قدماست. از نظر محتوی به جنبه‌ی پیام‌ها و موضوعات شعر بهار پرداختیم، اما بررسی مضامین و عوامل اصلی سازنده‌ی مفاهیم و صور خیال شعر بهار نیاز به بحثی بیش‌تر دارد.



داوری نهایی

با این دانسته‌ها، نمی‌توان انکار کرد که بهار در مقطعی حساس از تاریخ شعر فارسی، نقشی مهم ایفا کرد و تنها دلاور بزرگ شعر کلاسیک است که در روزگار خود آماج تیرهای طعنه قرار گرفت، اما سپهر نینداخت و پیروز هم شد. به روی هم، بهار، مبارز، سیاسی، ادیب، منتقد و روزنامه‌نگاری است که به همراه ادیب‌الممالک، نسیم شمال، دهخدا، فرخی یزدی و چند تن دیگر، بینانگذار روزنامه‌نگاری در ایران بود و در این زمینه‌ها نقشش از همه ممتازتر و تلاش‌هایش برای پیشرفت جامعه و روزبهی میهنش بوده است. او مردی بود که شخصیتی تکامل‌یافته داشت و اصولی را که در ذهن خود پرورده و آموخته بود، به‌سادگی رها نمی‌کرد. ضمن اشعار خود، از یک دیدگاه، برای اصلاح جامعه به شاهان، وزراء، بزرگان و ملت اندرزها داده و راه‌ها می‌نمود، از دیدگاه دیگر شاعری متجدد، وطن‌خواه، دشمن خرافات، آزادی‌طلب، روشن‌بین و ملت‌دوست جلوه می‌کرد. اما کلاً در سیاست مردی موفق نبود.

کامیابی او در نمایندگی ملت بیش از وزارت و همراهی با سیاستمدارانی چون قوام بود. زبان و قلم بهار اثر و نفوذ شگفت‌انگیزی داشت. او برای اکثر وقایع مهم تاریخی و اجتماعی شعر و چکامه می‌سرود و برای بررسی وضع تاریخی و اجتماعی زمانه‌ی شاعر، اشعار او از اسناد معتبر به‌شمار می‌رود. اما چهره‌ی دیگر سروده‌های بهار، توصیف از پدیده‌های تمدن و صنعت جدید است که در آن دوران «نواندیشی» پنداشته می‌شد. وصف او از «سینما» جز داشتن عنوان تازه، تازگی دیگری ندارد. درباره‌ی هواپیما هم قصیده‌ی سروده که برای کسی که بی‌خبر از اختراع و ساخت هواپیماست، ضمن آن که مفهوم است، اما آگاهی تازه‌ی نمی‌هد:



ایرج

چون موضوعات شعر بهار متنوع است، مضامین او نیز تنوع بسیار پیدا می‌کند. او همه‌گونه شعر اعم از منقبت‌های مذهبی و مدح و شعر اجتماعی و سیاسی و طنز و نقد و تغزل دارد، طبعاً این وسعت موضوعات به گستردگی دامنه‌ی مضامین هم کمک می‌کند. مضامین و مفاهیم اشعار عاشقانه در شعر بهار تازگی ندارد، او شاعر قصیده‌سرایی است که عظمتش را در قصاید نشان داده است. زبان او زبان غزل نیست، به همین روی چندان به غزل نپرداخته و طبعاً زبانش نیز در این قالب شعر جای گفت‌وگوی چندانی ندارد، حتا در شعر لطیف و زیبا مانند غزل زیر:

یا که به راه آرم این صید دل‌ریمیده را / یا به رهت سپارم این جان به لب رسیده را / یا ز لبتم طلب قیمت خون خویشتم / یا به تو واگذارم این جسم به خون تپیده را.

البته ممکن است پای عشق واقعی هم در میان باشد، اما او ابزارهایی را که برای وصف این معشوق در کف دارد، همان ابزارهای کهنه و قدیمی است که تصور می‌شود این یار خیالی برآمده از دیوان شعر شعرای قرون سلف است. مثلاً در وصف «قمر» هنرمند ارزنده و ستودنی گفته است:

چشم ساقی چو من از باده خراب است امشب / حیف از آن دیده که آماده‌ی خواب است امشب / قمر! پرده برفاکن که ز شرم رخ تو / چهره‌ی ماه فلک زیر نقاب است امشب.

صور خیال به‌کاررفته در این‌گونه اشعار، همان‌گونه که می‌بینیم، برگرفته از سنت‌های ادبی گذشتگان است.

البته پاره‌ی عاشقانه‌های بهار با کلمات و واژه‌های عصر و زمانه‌ی او پیوند خورده، اما دیدگاه و تخیل تازه در آن دیده نمی‌شود. ارزش زبان شعری بهار در توانایی ساختن جملات متین و رساست. او به‌علت داشتن آگاهی‌های گسترده‌ی لغوی در بیان هیچ مطلبی وانمی‌ماند، هر قافیه‌ی را که برمی‌گزید، توان گسترش آن را داشت، حتا برای قافیه‌های دشوار و نادر می‌توانست لغات بسیاری بیابد و ابیات شعر را به‌دلخواه بیافزاید.

زبان او تمایل تام و تمام به سبک خراسانی دارد. سبکی که گروهی از شعرا تلاش داشتند آن را زنده کنند. این سبک در شعر بهار به کمال رسیده است و در قصاید او چهره‌ی مشخص‌تر دارد. اگر به قصایدی مانند «جغد جنگ»، «دماوند»، «هدیه‌ی باکو»، «سینما» و «لزنیه» با دقت بنگریم، تبخیر و توانایی بهار را در ارائه‌ی یک زبان توانا و بی‌عیب می‌توان تشخیص داد.

ضرورت شعری، بسیاری از شعرای بزرگ گذشته را وامی‌داشت تا قواعد و مقررات زبانی را تغییر بدهند و جملاتی بسازند که استعمال آن جملات در سخن منظور مردود بود. اما این بی‌ترتیبی‌ها در شعر بهار بسیار نادر است. اگر گفتیم ترکیبات بهار جای سخن چندانی ندارد، مقصود ترکیبات لغوی بود که قرن‌ها پس از شعرای بزرگ قرون هفتم و هشتم، کم‌تر شاعری توفیق ساختن ترکیبات تازه را داشته است، وگرنه ترکیبات شعری بهار که منجر به ساختن صور خیال است - و «تشبیه» در میان آن‌ها جنبه‌ی غالب را دارد - بسیار است، نمونه‌ی آن، قصیده‌ی بی‌مانند «گیلان و مازندران» است.

رهبان ما به سوی قاف یکی هدهد بود / هدهدی غران چون شیر
و دمان چون صرصر / بود سیمرغوشی بانگزن و روین تن / مرغ
روین که شنیده است بدین قوت و فر.

و این نشان‌هنده‌ی آن است که شعرای سنت‌گرا اجازه نمی‌دادند
شعر از آن مرز زبان و استعاره‌های کلیشه‌ی یا به دایره‌ی برقراری
ارتباطات تازه بگذارد. یا لاقلاً کلام با مسایل نو، صریحاً درآمیزد و
ارتباط‌های تازه کشف کند. در ظاهر، این امر مغایرتی هم با مفهوم
کلی اشعار بهار که توجه به تجربه‌های شخصی و بیان اتفاقات دارد،
پیدا می‌کند، ولی باید پذیرفت که موضوع با مضمون و صور خیال
تفاوت دارد. موضوعات شعری بهار البته پیرامون وقایع حقیقی دور
می‌زند. از آن جمله در مورد زندان‌رفتن‌هایش و یا توقیف روزنامه و
شکستن دستش. روی هم رفته، مضامین شعر بهار که درآمیخته با
مسایل اجتماعی و سیاسی است، کم‌تر رنگ شاعرانه دارد و بیش‌تر
گونه‌ی صنعت‌کاری است که به واسطه‌ی تسلط شاعر بر دایره‌ی
لغات و اوزان عروضی و زبان فارسی دری توان آن را داشته است
درباره‌ی هر موضوعی که اراده می‌کرده، شعری بسراید و باید پاره‌ی
از اشعار او را از این داوروی جدا کرد، چون شعر ناب هم در میان
اشعار بهار کم نیست. اگر از جهت تخیل و تصویر و برقراری روابط
تازه بین احساس و اشیا بتوانیم نمونه‌هایی در شعر او بیابیم، این
نمونه‌ها می‌تواند مبین مقام شاعرانه‌ی بهار باشد. در قصاید و یکی
دو غزل‌گونه‌ی محدود، تصاویر خیال‌انگیز و تخیلات شاعرانه و تازه
در اشعار بهار می‌توان دید، مانند نمونه‌های زیر:

«اختران» به شراره‌های آتش دکه‌ی آهنگری تشبیه شده‌اند؛
«مراد» تشبیه به گوش می‌شود که از خبرهای زشت گوشوار دارد و
«امید» تشبیه به چشمی که سرمه‌اش برای نگاه شوم است؛ نشستن
کیوتران از روی هوا به روی زمین، به باریدن برف تشبیه می‌شود که
چون فرشتگان بال در بال پرواز می‌کنند؛ از شب حصار را تصویر
می‌کند که ستارگان میخ درگاه آن‌اند.

این‌گونه تصاویر در شعر بهار به همراه زبان سبک خراسانی،
ارزشی در خور دارد. بیش‌تر صور خیال مورد استفاده‌ی بهار تشبیه
است که ساده‌ترین گونه‌ی صور خیال است و بهترین نمونه‌ی آن در



از راست: پروین اعتصامی؛ محمدرضا شاه؛ وزیر معارف وقت
(کتابخانه‌ی دانشسرای عالی)

شعر «دماوند» او دیده می‌شود.

در مجموع می‌توان گفت در دو جلد دیوان بهار، از آن همه
قصاید و مثنوی‌ها و غزلیات و ترانه‌ها، آن مقدار که مایه‌ی شمری در
آن است، هرچند کم، اما بالارزش است. در اشعار او لفاظی و
سخن‌پردازی هم کم نیست که بخشی از آن‌ها را می‌توان نوعی
نوشته‌ی منظوم دانست.

اما با همه‌ی این احوال، چرا او به‌عنوان یکی از بهترین شعرای
برجسته‌ی قرن چهاردهم به‌شمار می‌رود؟

باید گفت بدان سبب که او در مرز تحول شعر فارسی قرار دارد و
برای دگرگونی شعر تلاش فراوان کرده است. شعر را از قصرها و
کاخ‌های اشرافی در بسته بیرون آورده و به میان مردم هدایت کرده و
برای شاعر متجددشدن و نوآوری هرگز تن به مبتذلات نداده است و
در این مرز میزانی عدل و عادل بوده است. او به‌عنوان یک رهبر
ادبی، فرصت تعاطی افکار و نقد شعر و سخن را برای جامعه فراهم
کرده و اگر مخالف سبک نیما هم بوده، اجازه‌ی توهین به او را
نمی‌داده است.

بهار به همراه چند تنی از طلایه‌داران بیداری رخوت‌آلود شعر
سیصد ساله‌ی اخیر ایران است و ارزش شعر او در مجموع اگر شعر
ایرج را کنار بگذاریم، از تمامی دیگر شاعران هم عصر خود بیش‌تر
است. در یک کلام، او پایان باشکوه شعر کلاسیک و طلوع تابناک
شعر مدرن است.

بهار و دیگران

آرین‌پور، یحیی: «بهار این خوشبختی را داشت که دفتر اشعار
خود را با مدح مشروطه و آزادی بگشاید و به ستایش صلح و دوستی
ملت‌ها به پایان برد.»^{۳۳}

اسلامی ندوشن، محمدعلی: «... بهار در یکی از دوران‌های
توفانی ایران زندگی کرد. نزدیک پنجاه سال از عمر خود را در
کشاکش‌های سیاسی گذراند. تنها در این میانه چند سالی خانه‌نشین
شد و توانست با مجال کافی به تتبع و تألیف و تصحیح متون قدیم
بپردازد. همین چند سال انزوا و هم‌چنین حبس‌ها و تبعیدها در
پروراندن و بارور کردن طبع او تأثیر فراوانی داشته است... بهار شاعر
مقتضیات است، حوادثی که در عصر او بر ایران گذشته و تلاطم‌های
روحي جامعه، به تمامی در آثارش نقش گذاشته‌اند... این رنگارنگی
تابش و گرمی‌یی که در شعرهای اوست، برای آن است که از وقایع
زنده مایه گرفته‌اند. به گمان من، کوتاه‌ترین وصفی که می‌توانیم از
بهار بکنیم، این است که بگوییم یک ایرانی اصیل است، با همه‌ی
حسن‌ها و عیب‌هایش...»^{۳۴}

بهار، مهرداد: «... او انسانی عمیقاً شاد نبود، اما خشن هم نبود،
بی‌محبت هم نبود و حتا گاهی به لطافت بهار بود. او عاشقانه طبیعت
را با نگاهش و با همه‌ی وجودش لمس می‌کرد و این سرزمین و
مردم و خانواده‌ی خود را گرمی می‌داشت. اما از همه‌ی این زندگی و
جهان پیرامون خود در رنج بود، بویژه زندگی اجتماعی و تنگ‌دستی
او را عذاب می‌داد. از جمله گرفتاری‌های ناراحت‌کننده برای او،
برخورد بر سر مسایل مادی زندگی میان وی و مادر بود... وقتی پدر

را به اصفهان تبعید کردند، زندگی ما دشوارتر شد. هیچ درآمدی نداشتیم، باغچه‌یی را که پدر سال‌ها پیش در سردسیر در که خریده بود، به فروش رساندیم و بدهی‌هایی چند را پرداختیم. یاری‌های دوستی عزیز و بزرگوار به نام مسعود ثابتی... که در این تبعید به فریاد پدر می‌رسید، مفید بود، اما آن هم کفاف مخارج ما را نمی‌کرد»^{۲۳}

زرین کوب، عبدالحسین: «ایا بهار در شعر و شاعری شیوه‌یی و مکتبی خاص دارد؟ در حقیقت این مکتب و شیوه‌ی خاص بی‌آن که چیز تازه‌یی باشد، وجود دارد و بعضی از شاعران هم‌زمان او نیز مانند دهخدا، ایرج و کمالی شیوه‌هایی نظیر او داشته‌اند، اما شیوه و مکتب خاصی که بهار در شعر و شاعری دارد، در واقع چیزی نیست جز تلفیق و التقاط بین آنچه خود او سبک خراسانی و عراقی می‌خواند، با بعضی شیوه‌ها و طرزهایی که ارمغان ادب و فرهنگ مغرب‌زمین بوده است. مع‌هذا، آن تحولی که بهار می‌خواست از طریق تلفیق و تألیف سنن و اسالیب قدیم با روش‌ها و طرزهای فرنگی - در شعر فارسی به‌وجود می‌آورد، در کلام خود او چندان جلوه و تحقق نیافت... باری اما - تجدد و تنوع در اکثر اشعار اخیر او در لفظ و معنی آشکار است و به این تعبیر، بهار را می‌توان از پیشروان تجدد ادبی امروز ایران خواند... اما در شیوه‌ی شعر قدیم او را احیاکننده‌ی بزرگ سنت‌های شاعران کهن، در زمان ما، باید شمرد»^{۲۵}

شفیعی کدکنی، محمدرضا: «اگر دو نهنگ بزرگ از شط شعر بهار بخواهیم صید کنیم، یکی مسأله‌ی وطن است و دیگری «آزادی» و بهترین ستایش‌ها از آزادی (در همان چشم‌انداز بورژوازی) در آثار بهار وجود دارد و زیباترین ستایش‌ها از مفهوم وطن، باز هم در دیوان او به چشم می‌خورد. بهار به‌سبب آگاهی نسبتاً وسیعی که از گذشته‌ی ایران داشت و به‌علت هیجان و شیفتگی عاطفی‌یی که نسبت به گذشته‌ی ایران در او بود، بهترین مدیحه‌سرای «آزادی» و «وطن» - در بافت بورژوازی آن - است...»^{۲۶}

صفا، ذبیح‌الله: «... او مسلماً یکی از ارکان تکامل و تحول صوری و معنوی نظم و نثر معاصر است. اهمیت وی در شعر بیش‌تر در آن است که اولاً زبان فصیح پیشینیان را به بهترین و دل‌انگیزترین صورتی در سخن به‌کار برد و از این حیث سرآمد همه‌ی گویندگان دوره‌ی بازگشت شد و ثانیاً از زبان متداول پارسی و مفردات و تعبیرات و اصطلاحات آن برای تکمیل زبان ادبی قدیم و به‌کار انداختن آن در رفع حوائج روز استفاده کرد و آن‌ها را به نحوی بسیار مطلوب در سخن خود گنجاند و ثالثاً از حدود فشرده و تنگ موضوعات قدیم در شعر بیرون آمد و آن را وسیله‌ی سودمندی برای بیان مقاصد گوناگون جدید قرار داد... فصاحت و طنین دل‌چسب و آهنگ‌های محرک ترکیباتش مایه‌ی تأثیر بی‌سابقه‌ی سخن او در دل‌هاست و او را بی‌شک می‌توانم خاتم استادان بزرگ پیشین و در همان حال مبدأ تحول و تجددی بارآور و سودمند در سخن فارسی دانست»^{۲۷}

یغمایی، حبیب: «... سخنور والامقام سال‌خورده‌یی مانند ادیب‌الممالک فراهانی (امیری) از جوان موفق دانشمند و بلندآوازه‌یی مانند ملک‌الشعرای بهار تجلیل و تشویق و با او و امثال او هم‌دردی می‌کرد و چه‌گونه - در مقابل - جوانانی مانند بهار، با وجود نیل به

مقاماتی بالاتر و والاتر در... برابر پیش‌کسوتان ارجمندی مانند «امیری» که در آن موقع پیرمردی علیل و تنگ‌دست و تقریباً فراموش‌شده در سال‌های آخر عمر بود، سر تعظیم و تکریم فرو می‌آوردند... آری آنان با وقوف کامل به مراتب فضل و کمال چیره‌دستی خود در هنرمندی شناختن حق تقدم برای استادان بلندپایه را عیب و عار نمی‌شمردند»^{۲۸}

یوسفی، غلام‌حسین: «... سبک‌شناسی را ناگزیر باید با عصر تصنیف آن... سنجید، نه با مباحثی که بعد از آن زمان طرح شده و یا امروز مورد نظر است. گو آن‌که هنوز هم کتابی که جانشین سبک‌شناسی بهار بتواند شد، تألیف نشده است و با آن‌که امروز چهل سال از تاریخ انتشار آن می‌گذرد، از آن زمان تاکنون بسیاری از متون نثر فارسی تصحیح و طبع و نشر نشده... انصاف باید داد. آن‌جا که از سبک آن آثار سخن رفته، اکثر نویسندگان به‌طور مستقیم یا نامستقیم، تحت تأثیر مکتب استاد بهار و یا کتاب او بوده‌اند...»^{۲۹}

و... بهار از تاریخ ایران مایه‌ها اندوخته بود و از سر وطن دوستی به آن عشق می‌ورزید. در آثار خود نیز از فراز و نشیب سرگذشت ملت خویش بسیار سخن گفته است. اصولاً نسل بهار، برخلاف پسینیان، دوستدار تاریخ و آگاه از تاریخ بودند. به همین سبب، علاقه‌شان به وطن، آگاهانه بود و با استعدادها و نیازها و مقتضیات ملت و مملکت خویش به‌خوبی آشنایی داشتند. بی‌خبری از تاریخ و فرهنگ که ثمره‌اش بی‌رنگی و بی‌ثباتی‌ست به‌نظر آنان ناروا می‌نمود. در گزارشی که اینک بهار از سرگذشت ایران به‌دست می‌دهد، هم از روزگار درخشندگی فرهنگ و عدالت و برخورداری از پیروزی‌ها سخن می‌رود و هم از تیره‌روزی‌ها، بدیهی‌ست چون مقصود او یادآوری همت‌انگیز به‌روزی‌هاست بر جنبه‌ی نخست بیش‌تر تکیه شده است، اشارات کوتاه وی به حوادث و دوره‌های گذشته، وسعت دامنه‌ی معرفت او را نسبت به تاریخ ایران نشان می‌دهد...»^{۳۰}

پی‌نوشت‌ها

- ۱- دیوان ملک‌الشعرا بهار، به‌کوشم مهرداد بهار، چاپ چهارم، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۹، جلد اول، ص ۱ به بعد. ۲- از نیما تا روزگار ما، ص ۳۷۵.
- ۳- دیوان بهار، ص ۱۵، ۲. همان‌جا، ص ۱۸. ۵- کسروی، احمد، تاریخ مشروطیت ایران، چاپ نهم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۱، ص ۲۷۵، ۶- دیوان بهار، ص ۱۲، ۷- همان‌جا، دیباجه، ص ۱۰، ۸- همان‌جا، دیباجه، ص ۱۶، ۹- ۱۰- همان‌جا، دیباجه، ص ۱۷، ۱۱- همان‌جا، ص ۲۹۳، ۱۲- دیوان ادیب‌الممالک، ص ۱۳. دیوان وثوق، به‌کوشش ایرج افشار، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۴، مقدمه، ص ۲۷، ۱۴- کلیات عارف، چاپ سوم، تهران، سیف آزاد، ۱۳۳۶، ص ۴۸۲، ۱۵- دیوان بهار، جلد اول، دیباجه، ص ۱۸، ۱۶- مجله‌ی دانشکده، سال اول، شماره ۱، ص ۴. شاید بتوان گفت عدم توفیق تئوری‌های علمی دیالکتیکی نیز ناشی از همان عدم فرارسیدن فصل سیر تکامل باشد. ۱۷- آریین‌بور، یحیی، از صبا تا نیما، چاپ دوم، تهران، کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۶، جلد ۲، ص ۳۳۹، ۱۸- دیوان بهار، جلد اول، ص ۱۴۰، ۱۹- دیوان بهار، ج ۲، ص ۳۳۲، ۲۰- همان‌جا، ص ۲۱، ۲۱- مجله‌ی دانشکده، سال اول، شماره ۱، ص ۴، ۲۲- از نیما تا روزگار ما، ص ۴۸۲، ۲۳- مجله‌ی یغما، سال ۱۴، شماره ۴، تیرماه ۱۳۴۰، ۲۴- دیوان بهار، دیباجه، ص ۲۲، ۲۵- «سفر بهار»، مجله‌ی سخن، دوره‌ی هشتم دی، بهمن ۱۳۳۶، ۲۶- ادوار شعر فارسی، ص ۲۷. گنج سخن، ذبیح‌الله صفا، چاپ دوم، تهران، دانشگاه، ۱۳۴۰، ج ۳، ص ۳۲۷، ۲۸- پیام نو، دوره‌ی ششم، شماره ۳، اسفند ۱۳۳۱، ۲۹- مجله‌ی آینده، دزنامه‌ی بهار، ۱۳۶۹، ۳۰- چشمه‌ی روشن، ص .